

جاودانه کردن ثروت و برشماری راههای گسترش آن*

محمدتقی سالک بیرجندی

دادار جهان، مُلک جهان آن تو کرده است
بر وقف خدا هیچ کسی را نبود دست

نهادهای نیکوکاری در هر زده و زسته‌یی پی‌ریزی و
بنیادگذاری می‌کنند.

منوچهری

گونه‌ای از این بخشندگیهای پارسایانه و یارمندیهای
بخردانه، «ایستادن کردن ثروت» است در کار بهره‌رسانی به
زندگی مردمی که در زوَنَد آن، کمبودها و کوتاهی‌هایی از
سوی کسی یا نهادی، خواسته یا ناخواسته، پدید آمده و
نیکوکارانِ خداجوی، در راستای فرآنگری اندیشمندانه
خویش چنین شایسته دیده‌اند که از دستاورد سالها
کوشش و پُرحکاری خویش که ثروتی چشمگیر، به درستی
و راستی، گرد آمده، بخشی یا همه آن را برای دستگیری
از مستمندان و بینوایان ویژه کنند تا از درآمد سالانه آن،
خشنودی تهی‌مایگان فراهم آید؛ که خشنودی خدا نیز در
این است و پاداش بایسته دو جهان به دنبال آن.

واژه «وقف» را در پارسی دری، «نهادک» یا «وَرِاستاد»
می‌گویند؛ زیرا از این راه، پاداشی بهینه برای نیکوکاران در
آن جهان نهاده می‌شود و بخشی از سرمایه یا ثروتشان
برای همیشه ایستا می‌گردد و برای روزگارانی دُور، از
جابه‌جایی باز می‌ماند. اینان، نمود کار خویش را در
آینده می‌بینند و شادمانی جان خود را در جهان، پایدار
می‌یابند. از اینجاست که شادمانه بدین کار پسندیده
(وقف) روی می‌آورند و از این کار چنان خرسندند که با
داشتن توانایی و مایه‌وری، بار دیگر بر رقبات وقفی
خویش می‌افزایند. چنین است که بسیاری از
وقف‌نامه‌ها، دارای دنباله‌ای در زمینه بر افزودن آن است.
گاهی نیز از همان واقف، وقف‌نامه‌چه‌های دوم و سوم
دیده شده است.^۱ این روی‌آوری چندباره به این
نیکوکاری فرازپایه، چه چیزی را جز خوشگواری

◀ پیش سخن

با سپاس به درگاه خدای بنده‌پرور که همه را از خوان
بی‌دریغش بهره‌مند کرده و در روزی‌رسانی به بندگانش،
هیچ دست‌پیمانی نجسته است؛ اگر چه گروهی از روی
ستم و نادانی، روزی دیگران را می‌ربایند و همانندان
خود را در تنگنای زندگی می‌کشانند؛ که این بیدادگران،
بی‌گمان، به بادافره بایسته گرفتار خواهند آمد!
در برابر این گروه، نیک‌مردانی بلنداندیش و
آزادمردانی ستوده‌کیش بوده و هستند که اندوه بی‌پناهان
را می‌بینند و به تنگدستی آنان با دلسوزی می‌نگرند و
پیوسته در اندیشه کار ایشان و سامان بخشیدن به زندگی
آنان هستند.

اینان، پیوسته در این چاره‌جویی‌اند که به گونه‌ای،
خانه‌به‌دوشان توده سر و سامان گیرند و بی‌پناهان،
آرامش پایدار خانه‌ای بیابند و دل‌افسردگان تهیدست، از
همیاری و مهرورزی بخشندگان شاد گردند و پریشیدگان
بینوایی، دوباره گرد هم آیند و رنج‌دیدگان پراکنده‌درون،
فراهم نشینند و شاددلی از سر گیرند.

این گروه، یا داشتن یاری خداوند بزرگ، همواره
می‌کوشند که بی‌بهرگان از ثروت‌های همگانی و
واپس‌ماندگان دلخسته توده را، به هر گونه که شایسته
باشد، یاری دهند و برای برآوردن این خواسته، به هر
راه پس‌سنندیده‌ای روی می‌آورند و بنیادها و

* در این نوشته، جز آنچه از
دیگران، برای گواهی آمده،
نگارش پارسی دری به کار
گرفته شده است.

۱. مسانند وقف‌نامه
درازآهنگ عمادالملکی
طیس در چند بخش و
وقف‌نامه‌های امیرحسن
خانی طیس و
وقف‌نامه‌های پی در پی
خاندان غلم در بیرجند.



یکی خسرو پرویز است که آتشکده‌ای در پارمان کرمان ساخته بود... در زمان ساسانیان، اغلب درآمد وقف، نصیب روحانیان می‌شد و دیوان موقوفات، بر اموال وقفی، نظارت داشته است... در ماتیکان هزارستان، از زمینهای وقفی و بخشش‌های دیگر، سخنانی آمده: «... وقف املاک به شرط آن که متصدی وقف، دعاهایی برای راحت روح واقف بخواند...»^۵.

پس از برآمدن و بالیدن و پاییدن دین آسمانی اسلام، نهاد وقف نیز پایید و هر چه بیشتر پایدار و مایه‌ور گردید؛ که بررسی اُفت و خیز شکوه بالندگی یا اندوه فروافتادگی و گمنامیهای آن، در گذشت روزگاران، پژوهشی است بزرگ و کاری است سترگ که نه در توان نگارنده است و نه در پایاب این نوشته کوتاه!

□ گُسْتَرَة پژوهشی سخن

با نگرش به ارزش والای نهاد وقف و کارآییهای شایسته آن باید در راستای سده‌های پانزده گانه هجری به این بررسی پرداخت که چگونه است که آن همه بلنداندیشی، نیک‌خواهی و مردم‌دوستی بخشندگان سرمایه‌های بزرگ و ثروتهای سرشار که بهره‌نیازمندان کرده‌اند و بهروزی و آسایش آنان را فراهم آورده‌اند، برای دیگر توانمندان، انگیزه‌ای چشم‌گیر نگشته است؟ و چهره آینده خویش را در آینه روشن رفتار خداپسندان گذشته‌گان نیک‌آیین ندیده‌اند و از کار آنان پیروی نکرده‌اند؛ یا دست کم پاس آن را به خوبی نگه نداشته و سپاس آن را نگزارده‌اند؛ بل که در از میان بردن آن، به هر گونه که توانسته‌اند، کوتاهی نکرده‌اند؟ چنان که می‌بینیم، هنوز ساختمان ربع رشیدی به پایان نیامده بود و کار دانش‌اندوزی در آن آغاز نگشته و رقبات موقوفه‌های آن به درآمدخیزی و بازدهی نرسیده بود که به فرمان ایلخان مغول، ابوسعید بهادر، در سال ۷۱۸ هـ ق در هم کوبیده می‌شود و همه دستاوردهای کم‌مانند و آرزوهای خردمندان خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی - وزیر بزرگ و تاریخ‌نویس نیک‌اندیش سده هشتم هـ ق - را به باد می‌دهند و دل‌بستگان به آن نهاد بزرگ نیک‌اندیشی و مردم‌دوستی و آموزشی را گردن‌آمده پراکنده می‌کنند!^۶

برابر نوشته حبیب‌السیر، «... بعد از قتل خواجه رشید، لشکریان، ربع رشیدی را تاراج نمودند و املاک خواجه و اولادش را دیوانی ساختند»^۷. و این همان چیزی است که پیش از آن، بر سر موقوفات غازان‌خانی نیز رفته و بی‌گمان پیشتر از آن بر سر هزارها موقوفه بزرگ و کوچک، چنین سرنوشتی آمده و پس از آن هم آمده و خواهد آمد.^۸

در اینجا بایسته است که انگیزه پدید آمدن این روش ناپسند و این رفتار ناهنجار را اندکی باز یابی کنیم که چه انگیزه‌ای نادرست در نهاد برخی از مردم ایران بوده - یا

شهدآمیزی این نوشابه میثونیک (معنوی) که در کام جانشان می‌ریزد، می‌نمایاند؟

پیداست که اگر جز این بود و واقف نخست، تلخ‌کامی‌یی از زلال مهریانی خویش می‌یافت، نه خود بار دیگر بر آن می‌افزود و نه دیگران را به انجام این کار بر می‌انگیخت؛ بل که سزا می‌نمود که با پشیمانی از کار خود، دیگران را از آن باز دارد!

این بلنداندیشان، با داشتن درون‌مایه‌ای خدایی و زیرسازی بنیادین آیین‌مندی و مردم‌دوستانه و بینشی آینده‌نگرانه، با گزیدن بهترین راه برای از میان بردن نگرانی‌های این جهانی، دست از سرمایه‌های ناپایدار آن می‌کشند و آن را دستمایه جاودان آن جهانی می‌کنند. اینان هوشیارانه می‌دانند که اندوختن سرمایه این جهانی، برای خوشبخت شدن ایشان هیچ سودی ندارد و بازده کوشندگی‌های تن‌فرسا و جان‌گرای آنان جز برای تنی چند - از چشم‌به‌راهان درگذشت او - بهره‌ای ندارد!

کار اینان، برابر نوشته «برزویه طبیب»، «... راست، آن را ماند که عطر بر آتش نهند؛ فواید نسیم آن به دیگران رسد و جرم او سوخته شود»^۹. به گمانم این همانند آرایبی (تمثیل) بُرزویه - نویسنده خردمند ایرانی به هنگام خسرو انوشیروان - شنیدنی باشد که:

«... زینهار تا در ساختن توشه آخرت تقصیر نکنی که بنیت آدمی، آوندی ضعیف است پُر اخلاط فاسد، چهار نوع متضاد، زندگی، آن را به منزلت عمادی، چنان که بُت زرین که به یک میخ ترکیب پذیرفته باشد و اعضای آن به هم پیوسته، هرگاه میخ بیرون کنی، در حال از هم باز شود و چندان که شایانی قبول حیات از جُثه زایل گشت، بر فور متلاشی گردد»^{۱۰}!

مردان خدا، با این فرانگری و درون‌بینی، بایسته آن دیده‌اند که برای مردم نیازمند کاری کنند ارزنده و گامی بردارند استوار. شایسته یادآوری است که روش پسندیده بخشندگی پایدار (وقف)، تنها ویژه کشورهای اسلامی نیست؛ از آن که در کشورهای باختری نیز مردم نیکوکار برای گردش پرستش‌گاه‌ها، کلیساها، صومعه‌ها و ذیرها، موقوفه‌هایی ویژه می‌کردند؛ بدان گونه که در مصر باستان، یونان، چین، هند، ژاپن، روم، بابل و... نیز وقف‌نامه‌هایی بر جای بوده است.^{۱۱}

در ایران پیش از اسلام، کار نهادک‌ها (وقف)، پیشینه‌ای روشن دارد؛ زیرا برای نگهداری از مهرآوه‌ها، آتشکده‌ها، آتشگاه‌ها و برپاداشتن آتش زراتشت و آسایش زندگی مُغان، مُوبدان و هیربدان از درآمد زمینهایی که از سوی پادشاهان یا از سوی بزرگان و ثروتمندان در هر جایی از ایران برای کشش و دل‌بستگی آنان به پرستش‌گاه‌ها نیاز می‌شد، بهره‌گرفته می‌شده است. حمزه اصفهانی در این باره می‌نویسد: «از پادشاهانی که آتشکده ساخته و دپه‌ها بر آن وقف کرده،

۲. ر. ک. به: ص ۴۵ از کلیله و دمنه بهرام شاه، باب برزویه طبیب.
 ۳. همان، ص ۴۶.
 ۴. ر. ک. به: فصل‌نامه وقف، میراث جاویدان، ش ۲، ص ۴۱.
 ۵. غلامرضا انصاف‌پور، زندگی اقتصادی روستاییان، ج ۱، ص ۳۴۰، برگرفته از کتاب سنی الملوک الأرض و الأبنیاء.
 ۶. ر. ک. به: سیدحسین امیدپانی، «ربع رشیدی؛ مجتمع بزرگ وقفی، علمی، آموزشی در تبریز»، فصل‌نامه وقف، میراث جاویدان، ش ۲۷، ص ۵۹.
 ۷. محمد مهدی تروشکی، بررسی روش‌های آموزشی ربع رشیدی، ص ۲۰۲.
 ۸. «بعد از حمله مغول، در دوره ایلخانان، پس از آن که غازان‌خان مسلمان شد، به ایجاد موقوفات همت گماشت. رشیدالدین فضل‌الله، در تاریخ مبارک غزائنی، شرح آن موقوفات را آورده است...» ر. ک. به: تاریخ اجتماعی راوندی، ج ۴، ص ۷۶۳.



هست - که تا سده نهم هیچ وقفی را بر جای نگذاشته‌اند! چنانچه بتوانیم این رفتار ناپسند (موقوفه‌خواری) را در فرهنگ مردم ایران ریشه‌یابی کنیم، به بخش بزرگی از خواسته فراخوارن مقاله، یعنی گسترش وقف، راه یافته‌ایم، و با از میان بردن آن پندار نادرست و شناسایی خاستگاه چنین اندیشه‌های نکوهیده، راه واگرد به فرهنگ شایسته پی‌ریزی وقف‌های تازه را باز می‌یابیم. آنچه اندیشه نگارنده را در این بازیابی آشکار و کنکاش درونی به خود سرگرم کرده، این است که بی‌پایگی و خودستیزی برخی بینشهای آیینی و بی‌پروایی سرپرستان موقوفه‌ها و کج‌اندیشی برخی از دین‌یاوران و پیوستگان به آنان و ناپایداری فرمانروایی پادشاهان و این که به جز اندکی، بیگانه‌نژادان ستم‌پیشه بدآیین بوده‌اند و برای هیچ چیز دل نسوزانده‌اند و نیز پدید آمدن کمبودها و فراوانی نیازمندیهای همگانی و تنگدستی توده به دنبال پیشامدهای ناخواسته... برخی از بزرگترین انگیزه‌های از میان بردن موقوفه‌ها شمرده می‌شوند که یک‌یک آنها را در پی باز می‌نماییم:

الف. با نگرشی فراگیر در تاریخ زندگی مردم و سرگذشت دین در ایران می‌بینیم که هیچ‌گاه هم‌اندیشی و همسویی در میان پیروان بینشهای دینی پدید نیامده و هر کدام از رهبران آیینی و پیروانشان، تا توانسته‌اند، در بند و انمود کردن بینش و اندیشه دیگران بزرگ‌نمایی کرده و در زشت‌شماری آن کوتاهی ننموده‌اند! زیرا بسیاری از دستورهای اسلامی در بینش پیروان آیینهای چندگانه آن دگرگون شده و پیشوایان آن، سوکمندانه کوشیده‌اند که همسان نیندیشند و همانند نگویند و ننویسند! پیداست که در چنین درهم‌ریختگی اندیشه و رفتار، هر یک می‌کوشد پایه گفتمان و دستور دیگری را سُست و بی‌ارزش بنمایاند و به ویران کردن بازده کرداری آن اندیشه‌ها دست یازد!

ب. بی‌گمان، آن‌گاه که از روی دشمنی، پایه‌های بنیادین آیین پاک خدایی را وارونه باز نمایند، به سادگی می‌توانند شاخ و برگ آن را در هم شکنند و برابر خواسته خود، آن را بپیرایند! پیداست که کار وقف و پیوست‌های آن، از این واگردها بیرون نبوده و دست بردن در بنیاد و کارکرد آن و دگرسانی هزینه و درآمد آن را بایسته می‌دانسته‌اند! فرآیند چنین بینشی، جز سُستی و تباهی همه نمودهای آشکار و پنهان دین را در بر نداشته است و تلاش دین‌یاوران و وابستگان آنان که بیشتر برای نگهداری خود و پایگاه آیینی خود بوده نیز نتوانست بینش مردم را دگرگون کند؛ به ویژه که خود دارای خواسته‌هایی بودند که گاه بنده بینوای آن می‌شدند!

ب. بی‌پروایی برخی سرپرستان (متولیان) موقوفه‌ها نیز یکی دیگر از ویران‌کننده‌های نهاد وقف بوده که گاه این رفتار ناپسند بدان‌جا می‌رسید که نام و نشان وقف را

از روی آن بر می‌داشتند و در شمار دارایی خود می‌آوردند و این بدترین نمونه دستبردهایی بود که در گذشته به فراوانی انجام می‌شده و تاکنون به گونه‌ای کمرنگ و اندک پایدار مانده است!^۹

این دستبرد زدها، آن‌گاه بی‌درسر و بهتر اعمال می‌شد که سرپرست موقوفه، فرزند یا فرزندزاده واقف می‌بود و با باورداشت خود، خانه و زمین وقفی پدر را بهره‌ایسته خدایی خویش می‌دانست؛ به ویژه به هنگام تنگدستی که آن را از شیر مادر نیز به خود زواتر می‌شمرد!

این دست‌درازی، در موقوفه‌های خاص بیشتر روی می‌داد؛ از آن که فرزندان واقف، هیچ کسی را در برابر خویش نمی‌دیدند و بازخواست‌کننده‌ای که از او بهره‌ای باز گرفته شده باشد، نمی‌یافتند. اینان به گونه‌ای خزنده، نمود موقوفه را کمرنگ می‌کردند و در درازی زمان، آن را از میان می‌بردند!

امروزه اگرچه سازمانهای اوقاف و ثبت و دادگاه، پشتیبان نگهداشت موقوفه‌ها هستند، ولی به درآمد بخشی از آن، که در دست سرپرستان (متولیان) است، باز هم گاه‌به‌گاه دست‌درازی می‌شود و سرپرستی که خدادان و مردم‌دوست نباشد، آزادانه، درآمد موقوفه را برای زندگی خود به کار می‌گیرد!

پ. از این شگفت‌تر آنکه چون در بسیاری از وقف‌نامه‌ها، سرپرستی آن، از راه‌های چندی به رهبران آیین‌مند شهر و روستایی که موقوفه در آنجا هست، واگذار می‌گردد، در کارکرد آن سستی و کاستی پدید می‌آید. برخی از اینان که تنها نام و جامه را نمود دین‌یاوری و آیین‌مندی می‌دانند و از درون، تهی از مایه‌های راستین خداترسی و مردم‌یاری هستند، چون به دستیاری بازی روزگار و ساده‌اندیشی واقفان گذشته، به سرپرستی موقوفه‌ای چند دست می‌یابند، چه آسوده از زیر بار سنگین زینهارداری خدایی شانه تهی می‌کنند و چه بی‌پاکانه چنگ در بهره‌روزی تهی‌دستانی می‌زنند که به نانی نیازمندند و به زختی درمانده!

اینان، از درآمد موقوفه‌هایی که بلنداندیشان و مردم‌دوستان نیکوکار برای تهیدستان فروافتاده و آوارگان بی‌پناه نیاز کرده‌اند تا روزی در تنگنایی دست آنان را بگیرد و اندوه دل خانواده‌ای را از میان ببرد و اشک چشم یتیمی را بزدايد و تن سرمایه‌افسوده‌درونی را بپوشاند و کام تلخ مستمندی را شیرین کند یا چراغ بی‌فروغ خانه‌ای را برافروزد و دلی شکسته را شاد کند و ... آزمندان، برای بهسازی زندگی خویش و برافزودن کاستیهای آن، چند روزی به زندگی ناستوده خویش سر و سامان می‌دهند و پایگاه این جهانی‌شان را برمی‌افزایند؛ اما زود است که بدان رشته که برای دست و پای مردم بینوا تابیده‌اند، خود گرفتار آیند و در آن چاه که در راه توده‌تهی‌پای

۹. در تاریخ اجتماعی راونسلی می‌خوانیم: رشیدالدین در یکی از نامه‌های خود، خطاب به عمال حکومت و مردم سیواس می‌گوید: «به او خبر رسیده است که عواید اوقاف سیواس به مصرف خاص خود نمی‌رسد و موقوفات رو به ویرانی نهاده است و این کار را به ظلم متصدیان امور اوقاف نسبت می‌دهد و می‌گوید: به جای ایشان، اشخاص معتبری باید گذاشت...» ج ۴، ص ۷۵۵.



۱۰. ولی، گاهی برخی از مردان خدا و پرهیزگاران پدید می‌آمده‌اند که دیدگاهی باریک درباره بهره بردن از درآمد وقف داشته‌اند و از آن سخت دوری کرده‌اند. در تاریخ اجتماعی راوندی (ج ۴: ص ۷۷۳) برگرفته از *سدابع الوقایع واصفی* می‌خوانیم که: «مولانا حاجی محمد فراهی، رحمه‌الله علیه، در زهد و تقوی و ورع، به قرینه‌ای بود که وقتی از ولایت به دیدن فرزندان خود که در مدرسه نظامیه به تحصیل مشغول بوده، تشریف آورد، به خانه درآمدند و در گوشه خانه، مقدار گندمی دیدند انباشته. پرسیدند که این چیست و صاحب آن کیست؟ فرزندان فرمودند که این گندم وظیفه است از مال وقف. چون حضرت مولانا این سخن شنیدند، برآشفته گفتند: ای دروغ و افسوس از زحمت‌هایی که در پی شما ضایع شد! امیدوار بودم که خانه ضمیر شما از چراغ علم و معرفت نورانی شده باشد و گنجینه دل شما از جواهر حقایق و معانی پُرگشته باشد. باطن شما خود از دود طعام وقف، تیره و سیاه بوده می‌خورده‌اید و در پی علم، رنج و زحمت بیهوده می‌بزداید و این بیت را خواند که:

فقیه مدرسه دی مست بود
و فتوی داد/ که می حرام،
ولی په ز مال اوقاف است
۱۱. مرتضی راوندی می‌نویسد: شکی نیست که در عهد نخستین ایل خانان بُت پرست، مقدار بسیاری از اموال وقف را فاتحان تصاحب کردند. در دوران



کنده‌اند، خویش درافتند! یادآوری این سخن بایسته است که بی‌پروایی در کار از میان بردن درآمد وقف، در گذشته‌ها اگرچه فراگیر بوده، ولی هیچ‌گاه همه‌گیر نبوده است.^۱

ت. شاید افزون بر آنچه گفته شد، جابه‌جایی فرمانروایی‌ها و دست به دست شدن سرزمین‌ها و آمد و شد خاندانهای پادشاهی و ستیزه‌جویی‌هایی آنان برای به دست آوردن شهریاری و فرماندهی، در ریشه‌کن نمودن موقوفه‌ها، کاری (مؤثر) بوده است. اینان با پشتوانه ثروت و زندگی مردم بی‌پناه، چه کشورگشایی‌هایی کرده و خونهایی ریخته‌اند تا بدین دستمایه به پایگاهی برسند که همه چیز و همه کس را ایزاری برای رسیدن به چیرگی و برتری خویش بدانند!

پیداست که در این داروگیری‌ها و در میانه این زد و خورده‌ها، دم به دم، رُخدادهایی تازه روی می‌داده که یکی از آنسده‌بارترین آنها، از میان رفتن درآمد زمینهای کشاورزی و دست به دست شدن آن بوده که با فرمان کارگزاران و پادشاهان، به سرداران و خاندانهایی که یاری‌رسانندگان آنان بوده‌اند، بخشیده می‌شده است. چه بسیار روستاهایی که در این میانه، موقوفه بوده‌اند و با یک فرمان نسنجیده به تیول یا اقطاع سرداری ترک یا امیری تازی رفته^{۱۱} و آن «ترک زبان‌نشنو» یا «عرب آگوک»^{۱۲} ندیده» به هیچ‌گونه گوش به سخن مردم دلسوخته نداده و وقف بودن آن را نشنیده گرفته است! او دیگر به وقف نمی‌اندیشد و اندوهی از اینکه آن وقف از میان می‌رود، به دل راه نمی‌دهد؛ چه، آزمندی و فزون‌خواهی به لو یارای اندیشیدن نمی‌دهد و اگر هم بیندیشد، به گونه‌ای خویش را در این داوری خشنود نشان می‌دهد!

به جز این تیول‌دهی از سوی شاهان، گاه خود این فرمانروایان که بیشتر بیگانگانی بر آیین سنت بوده‌اند و سده‌های چندی در این مرز و بوم پادشاهی کرده‌اند، در دگرگونی زمین‌داری و کشاورزی ایران آشکارا دست داشته‌اند و در به دست آوردن درآمدها و خراج گرفتن از زمینهای مردم یا رقبات وقفی پیشگام شده‌اند و برای برآوردن نیازهای بی‌شمار خویش، آنها را هزینه کرده‌اند و گاه مانند نادرشاه، یکباره آن را در شمار زمینها و درآمدهای شاهی جای داده‌اند!^{۱۳}

ت. از دیگر انگیزه‌های براندازی موقوفه‌ها از سوی سرپرستان، تنگدستی و بیچارگی آنان بوده است که برای برآوردن نیازمندیهای زندگی پریشیده خود، به درآمد زمین یا خانه وقفی دست‌درازی می‌کرده‌اند و گاه افزونی این کمبودها و بیچارگیها یا افزون‌خواهی‌ها چنان بوده که درآمدهای وقفی، کارساز نبوده و سرپرست موقوفه از روی ناچاری و درماندگی - نه از راه بددینی و ناباوری - آن را به گرو می‌گذاشته یا می‌فروخته است تا از بهای آن،

اندکی به کمبودهای بسیار زندگی آشفته خویش برسد یا بدهی های سنگینی را که به مایه و ران یا کارگزاران و خراج بگیران داشته پردازد!

از آنجا که به گفته گذشتگان، «شکم گرسنه، ایمان نمی شناسد»، آشکار است که در تنگنای روزگار و کمبودهای زندگی، آنگاه که «کارد به استخوان رسد» و تاب و توانی در تن و جان نماند، به سادگی پای بر سر نهاد و وقف نهاده می شود و سرپرست آن، دیگر نه سفارش واقف را به یاد می آورد و نه از خدا بیمی دارد و نه از پیامبر وی ترسی!

از دیگر سو می دانیم که تاریخ کشور ما به ویژه پس از اسلام، پیوسته در کشاکش لشکرکشی های جهانگیران خودی و بیگانه بوده و پیوسته تاخت و تازهای خان و مان برانداز در این زیست بوم کهن برجای بوده و بناچار ویرانی و کمبود و تنگنا و بیتوایی و مُستمندی و آوارگی توده مردم، به دنبال آن رخ می نموده است. و اینان اگر هم از گذر جنگ و ستیزها جان می بُردند، باز از همه چیز زندگی بی بهره بودند. تنها دو دست داشتند که با یکی، روی خویش را بشویند و با دیگری چیزی از دیگران بخواهند؛ و نیز دو پای داشتند که با یکی سنگینی تن را بردارند و با دیگری، راه گریز پیش گیرند! با چنین درهم ریختگی و درماندگی بی، پیداست که پایداری وقف را نمی توان چشم داشت؛ از آنکه بازماندگان تاخت و تازهای دشمن خونریز که گرسنه و آواره بودند، هر جا خانه ای می دیدند، بدان پناه می بردند؛ اگرچه وقف بود. و هر جا آب و زمین می یافتند، از آن خویش می شمردند؛ اگرچه موقوفه می بود؛ زیرا در آن بی پناهی و گرسنگی، هیچ کس پروای هیچ چیز نداشت.

ج. از این همه گذشته، بُرشهای دُخیمانۀ بیدادگرانه دشمن بیگانه در تاریخ این آب و خاک که بارها پیش آمده، انگیزه گسیختگی رشته پیوسته وقف و موقوفه شده است. از این رو، می توان گفت در سده های هفتم و نهم، با بُورش ترکنازانه بیدادگران مغول و تاتار در رشته تاریخ ما بُرش زده شد و هر آنگاه که ایرانیان نژاده خواستند گسیختگی ها را گره زنند، دست بیدادگری دیگر، آن را از روی دُزآهنگی در هم می گسست! در این میانه، موقوفه ها نیز به همراه زندگی و ثروت و فرهنگ و ادب مردم این مرز و بوم، از میان می رفت^{۱۲} و چون پس از سالها مردم سر بر می کردند و گرد خویش نگاه می کردند، به جز کمبود و نیاز و چیرگی های دشمن نمی دیدند. دیگر در آن تنگناها، چه کسی را پروای وقف بود و اندیشه نگاه داشت آن؟!!

ایل خانان مغول، چون مسلمان شدند، خود موقوفه های بزرگی بر جای نهادند؛ از آن شمارند غازان خان و اولجایتو (خدا بنده)؛ ولی چون نهاد اینان بر خونریزی و بیداد بود، نه تنها دانشمندان ایرانی و

کارگزارانی نامی، چون خواجه عظاملک جوینی و خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی و غیاث الدین محمد (فرزند رشیدالدین) را از میان برداشتند، که نشانه های نیک اندیشی و بخشش های یکدیگر (در گونه وقف) را نیز از بنیاد برمی افکندند.

چنین است که از هنگام ایل خانان، جز نامی از موقوفه های فراوان رُبع رشیدی بر جای نمانده است و تنها پس از تیمور خونریز و تاخت و تاز بیدادگران تاتار، به گاه پادشاهی شاهرخ، فرزند وی، است که مردم و کشور به آسودگی و آسایشی می رسند و کار «وقف» و «ایقاف» سامانی می گیرد. و ما امروز، در خراسان، سواد و وقف نامه پریزاد خانم را از سال ۸۲۳ هـ ق داریم و سواد وقف نامه گوهرشاد بیگم را از ۸۲۹ هجری که کهن ترین موقوفه هایی هستند که بیشتر رُقبات آن بر جای مانده است. پس از این رو، به درازای سه سده، موقوفه ها گسترش می یابند؛ به ویژه به هنگام شاهان صفوی؛ تا اینکه نادر شاه آن می کند که شنیده اید^{۱۵}. در این زمینه، یعنی چگونگی اُفت و خیز کار وقف، در تاریخ اجتماعی راوندی چنین می خوانیم:

«وضع موقوفات از مرگ کریم خان زند تا انقراض سلسله قاجاریه، هیچگاه چنان که باید، سر و سامان نیافت و دولت و روحانیان، بدون توجه به منافع مردم و منظور واقف، در موقوفات دخل و تصرف می کردند؛ در حدود هشتاد سال پیش، در جریان نهضت مشروطیت، فرقه دموکرات که یکی از جمعیت های مترقی آن دوران بود، در مورد موقوفات معتقد بود که همه موقوفات باید تحت نظارت و اداره دولت بوده، عایدات موقوفات عمومی، صرف معارف گردد. البته (چون) این مغایر دلخواه وقف خواران و مفت بران است؛ هزار وجه تراشیده و اقراها خواهند بست^{۱۶}»

پس از آنچه گذشت، می توانیم در پاسخ بنیادین نخستین این بررسی که «چگونه می توان در گسترش



→ ایل خانان مسلمان، از غازان خان به بعد، بسیاری از اراضی، جزو املاک موقوفه گشت؛ ولی اموال وقفی زیادی نیز کماکان در تصرف متغلبان (غاصبان و متجاوزان) که از بزرگان چادرنشین مغول و ترک بودند، باقی مانده. مثلاً حمدالله مستوفی می گوید که سراسر ولایت پشکل دره مشتمل بر چهل دهکده، وقف مسجد جامع قزوین بوده است؛ ولی متغولان آن موقوفه را غصب و تصرف کردند. تاریخ اجتماعی راوندی، ج ۴، ص ۷۷۱.

۱۲. سراسر با آخ کوک، زردآلوی نرسیده. ۱۳. در این زمینه، در تاریخ اجتماعی راوندی (ج ۴، ص ۷۵۹) آمده است: «نادر با روحانیان شیعۀ رابطه خوبی نداشت. برای تضعیف آنها قسمت اعظم زمینهای موقوفه را به ارزش یک میلیون تومان ضبط کرد. او با موقوفه داران از این جهت که هیچ قدم مثبت و مفیدی بر نمی دارند و کاری جز دعاگوی نداشتند، به سختی مخالف بود و سپاهیان وفادار خود را بر خیل دعاگویان مُرجح می شمرد...»

۱۴. برای باورداشت این سخن، به نوشته زیر از تاریخ کرمان بنگرید: «قوام الدین ملک زوزن که در حدود سال ۶۰۹ هـ ق به کرمان آمده است، بعد از همه خوردکامها، یک روز گفت همه وقف نامه ها پیش او برند. سپس گفت: به تحقیق معلوم شد که از دعای روحانیان و موقوفه خواران، کاری پیش نمی رود و فرمان داد که مجموع وقف نامه ها را در آب شستند و آنگاه تمام





پیش‌بینی شده در میان گروه ثروتمند خدادان راه جُست و آنان را با شگردهای ویژه گفتاری - دیداری، با نهاد وقف و بازده این بخشش پارسایانه جاودانه آشنا کرد و به گونه‌ای درخور، به انجام این کار نیک برانگیخت و با فراهم آوردن هم‌چشمی آگاهانه در میان آنان، پیشی‌گرفتن در این راه را پدید آورد؛ که بی‌گمان زوشی سودمند است و بازدهی پسندیده در پی خواهد داشت؛ اگرچه این کار، زمان و ابزارهای ویژه‌ای می‌خواهد و زبان‌آورانی خوش‌گفتار تا با نیروی سخن، آن کنند که می‌باید.

از آنجا که این کار چندان آسان نیست، می‌باید دستگاه‌های دولتی در این زمینه برای پیشرفت کار یاری رسانند. از این شمار است دو رسانه همگانی صدا و سیما که به خوبی می‌توانند با پیام‌های شایسته و نشان دادن نمونه‌هایی از زندگی جوانمردان بخشنده و واقفان بلندپایه و بازنمایی انگیزه‌های آنان در وقف کردن‌ها^{۱۷} و بازده آن و نیز بهره‌گیریهای مردم و آسایش و خشنودی ایشان از این کار، راه بنمایانند تا در شنوندگان و بینندگان توانمند انگیزه‌ای دیداری پدید آورد و در دل آرزو کنند کاش ما نیز چنین کاری ارزنده می‌کردیم که پس از سده‌هایی، از ما و کار مردمی ما، نام و نشانی بر جای باشد!

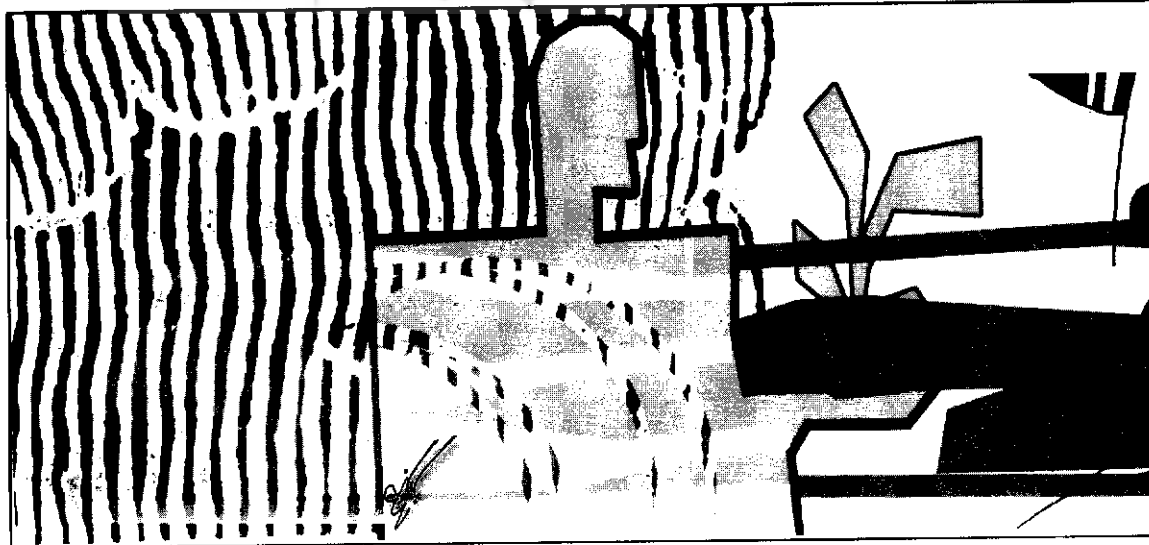
اگر سازمانهای آگاه‌کننده و پیام‌رساننده کشور، هم‌داستان باشند و برای بها دادن به نهادی ویژه (برای نمونه، وقف) گام بردارند و هر یک در جای خود و به هنگام، به هرگونه که می‌شاید، با پیامی و نامی و یادی و نمودن نمای و نمایی یا نوشته و نویسه و گفتاری ... برای مردم، پسندیدگی این کار را با شگردهای شایسته نشان دهند و کاری کنند و دستی برآورند و گامی بردارند، می‌توانند بینشی را که امروز در میان مردم، «ضد ارزش» برای وقف شده دگرگون کنند: آنان با این کار، دستمایه‌ای می‌شوند تا اندیشه‌ای که درآمد وقف، خوردنی است و بنیادش، از میان بُردنی، از

وقف و بنیادگذاری موقوفه‌های تازه کوشید و پیروز شد»، به گونه‌ای سر بسته و یکجا چنین گفت: چنانچه برشمرده‌های پیشین را از میان برداریم و یادشده‌های آینده را به کار گیریم، بی‌گمان در استواری و گستردگی نهاد وقف، گام‌هایی بایسته برداشته‌ایم.

بدین انگیزه، بایسته است این پیشنهادها را در شماره‌های جداگانه بررسی کنیم:

۱. برای از میان بردن پیشداوریهای مردم در زمینه چگونگی هزینه‌کرد درآمد موقوفه‌ها، تا اینکه آنان از چند و چون کار آن آگاه گردند، بایسته است بی‌درنگ پس از دریافت درآمد هر رقبه، آن را برابر سفارش واقف، چه در دست سرپرست آن باشد و چه در دست اداره اوقاف، هزینه کنند؛ که با این رفتار پسندیده، همراه شاد شدن روان واقف، بهره‌گیران آن، موقوف‌علیهم، نیز خرسند و دلشاد و سپاسگزار می‌شوند. با این کارکرد و رفتار درست، دیگران نیز به نهاد وقف دل بستگی پیدا می‌کنند و به هنگام توانایی، بخشی از دارایی خویش را در راه خشنودی خداوند، برای دستگیری از بینوایان یا انجام کاری فرهنگی و مردمی، جاودانه ایستا (وقف) می‌کنند؛ بدین امید که در آینده، موقوفه‌شان بپاید و نامشان همراه آن در روزگاران بر جای ماند و سرپرستان آن، مردمانی درست‌کردار و پاک‌دین باشند و با درستی در کار هزینه‌کرد درآمد آن، بینش مردم را در پذیرش و گسترش وقف، نیکو و شایسته نگه دارند! چنان که پیش از این نیز گفته شد، همه بیم واقفان، از سوی همین سرپرستان بوده است. اگرچه بیشتر آنان از نژاد خود ایشان بوده‌اند و برابر سفارش‌شان، شکمی پس از شکمی (فرزندی پس از فرزندی)، کار سرپرستی را به گردن می‌گرفته‌اند، ولی می‌بینیم که همین کسان، بیشترین دست‌درازی را به موقوفات داشته‌اند و به نفرین‌های سخت و سوگندهای نیاکانشان گوش نداده‌اند!

۲. چنان که بتوان، باید به گونه‌ای شایسته و



→
رفیات آن را در حوزه دیوان گرفت و جزء املاک خاصه کرد؛ برگرفته از تاریخ اجتماعی راوندی، ج ۴، ص ۷۵۶.

۱۵. تاریخ اجتماعی راوندی، ج ۴، ص ۷۵۹.

۱۶. ر.ک. به: فکر

دموکراسی اجتماعی، دکتر

آدمیت، ص ۱۲۵. (برگرفته

از تاریخ اجتماعی راوندی،

ج ۴، ص ۱۷۱). با همه

آنچه درباره شاه عباس و

دیگر شاهان در خونریزی و

بیدادگری گفته‌اند، می‌بینم

که به انگیزه بایرداری

فرهنگ وقف‌دوستی و بنیاد

کردن موقوفه که در نهاد

مردم آن روزگار سرشته

بوده، شاه عباس به هنگام

سپاسگزاری از یک پیروزی

- برای کشور و مردم

تاریخ - از ثروت و دارایی

خویش به برپایی یک

موقوفه بزرگ می‌پردازد.

بنگرید: «پس از بازگرفتن

آذربایجان از دولت

عثمانی، شاه عباس، املاک

و مستغلات خود را وقف

پیغمبر اسلام و دوازده امام

کرد. به موجب

(وقف) نامه‌ای که شیخ

بهایی نوشت، تولید این

موقوفات در زمان حیات

شاه عباس با شخص وی و

پس از او با پادشاه زمان

بود. ر.ک. به: تاریخ

اجتماعی راوندی، ج ۴، ص

۷۷۵.

۱۷. با همه آنچه درباره شاه

عباس و دیگر شاهان در

خونریزی و بیدادگری

گفته‌اند، می‌بینم که به انگیزه

بایرداری فرهنگ

وقف‌دوستی و بنیاد کردن

موقوفه که در نهاد مردم آن

روزگار سرشته بوده، شاه

عباس به هنگام

سپاسگزاری از یک پیروزی

- برای کشور و مردم و

←



درون‌ها زُدوده شود و همگان، ارزش آن را بشناسند و بدین کار روی آورند^{۱۸}.

۳. یادکرد سازمان اوقاف از واقفان گذشته و اکنون. بسیار بجاست که به گونه‌ای شایسته در بزرگداشت آنان یکوشد؛ از آنکه در برابر از خودگذشتگی و بخشندگی آنان می‌سزد سازمانی که نهاد پشتیبان و برنامه‌ریز موقوفات کشور است، به این گروه، دور و نزدیک، زنده و مرده، که بنیادگذار سازمانشان هستند، ارج گزارد و نام و یادشان را گرامی دارد!

به راستی این نیکوکاران بلندپایه دوران‌دیش و مردم‌دوست، با بخشندگی و دهش پارسایانه خود، پایه‌گذار نهاد فراگیر سرپرستی اوقاف گشته‌اند و امروز از همین جوانمردی و نیکوکاری آنان است که سازمان گسترده و خوشنام اوقاف، با تواناییهای چشم‌گیر و ارزنده‌ای به کسار یاری رساندن به نیازمندان و سرمایه‌گذاری در بخشهای کشاورزی، خانه‌سازی و هنری و نیز نوسازی یا بازسازی خانه‌ها و ساختمانهای وقفی و بنیادگذاری بیمارستانها، مسجدها، کارخانه‌ها، بازارچه‌ها و ... می‌پردازد.

درخور یادآوری است که یادکرد و بزرگداشت چنین مردم‌فرازمند و بخشنده‌ای که دستمایه‌های گرانبه‌ای بر جای گذاشته‌اند، کاری شایسته است و بایسته می‌نماید که در انجام آن به هر گونه که در توان سازمان است، کوتاهی نکند؛ تا جایی که سزاوار است هر چند سال، همایشی سراسری از واقفان و متولیان در یکی از شهرهای بزرگ کشور برگزار گردد و سازمان اوقاف با برنامه‌ریزیهای درست و پسندیده، با بها دادن به نهاد وقف، پایگاه واقفان را گرامی دارد و به گونه‌ای پسندیده برخی از آنان را که دارای ویژگیهایی هستند، برگزیند و به دیگران بشناساند یا پاداشی میثویک و سزاوار به آنان بدهد. پیداست که این کار و این رفتار، در گسترش فرهنگ وقف، چشم‌گیر و پربار خواهد بود.

۴. به دنبال آنچه در شماره ۳ گفته شد پیشنهاد نگارنده آن است که سازمان اوقاف کشور، با برنامه‌ریزی شایسته و با هماهنگی و همکاری اداره‌های اوقاف استانها و شهرستانها، مجموعه‌ای فراگیر برای شناسایی و شناساندن واقفان و موقوفه‌های کشور - با هر نام و عنوانی که پسندیده و گویا باشد - چه به گونه فرهنگ‌نامه‌ها یا دانستنیها و چه به سان دایرةالمعارفها و تذکره‌ها فراهم آورد. اگرچه این کار، زمان و هزینه بسیاری خواهد بُرد، ولی کاری درخور و به جا ماندنی خواهد بود که می‌تواند با نمونه‌های بزرگ جهانی برابری کند و برای پژوهندگان اجتماعی، تاریخی و ادبی، سودمند باشد و بررسی‌کنندگان تاریخ وقف را در آفت و خیز آن و شناختن هزاران وقف و واقف و یافتن بسیاری از دانسته‌ها و دانشهای گذشتگان به کار آید.

نیاز به نگارش و گردآوری چنین مجموعه‌ای، چنان آشکار است که هر چه زودتر سازمان اوقاف کشور در فراهم آوردن آن به هر گونه که شایسته می‌داند و توانایی آن را دارد، دست یازد، پسندیده‌تر و بایسته‌تر است و دنبال انداختن چنین کاری ارزنده، جز دریغ پژوهندگان و شگفتی آیندگان جست‌وجوگر، به دنبال نخواهد داشت. با پدید آمدن چنین مجموعه‌ای، بسیاری از تاریکیهای تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی وقف روشن می‌شود و واقفان زنده، از آن شاد و امیدوار گشته، روان رفتگان از این یادکرد شاد می‌گردند و توانمندان و نیکوکاران آرزو می‌کنند که کاش بتوانند کاری کنند که با داشتن خشنودی خداوند و نام نیک در میان مردم، یاد و کارشان نیز در نوشته‌ای به‌جاماندنی به یادگار بماند.

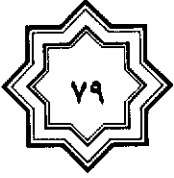
۵. بازیابی و بازسازی رقبات موقوفه: برای دگرگون کردن بینش نادرستی که در اندیشه مردم جای گرفته، بایسته آن است که سازمان اوقاف و اداره‌های وابسته، در راه بازشناسایی و بازیاب موقوفه‌های کهن که برخی گرداگرد شهرها جای گرفته‌اند و دارای ارزشی افزوده هستند، بکوشند و با پرس‌وجو از مردم دیرسال و خُبرگان پاک‌دین، به آب و زمینهای وقفی فراموش‌شده یا از میان‌رفته که در شمار ثروت دیگران درآمده، دست یابند و با کمک گرفتن از سازمانهای اداری آگاه چون ثبت اسناد و دفترخانه‌ها و با پشتیبانی دادگستری، در زنده کردن آن، کاری ارزنده و برجای‌ماندنی انجام دهند و در بازسازی و درآمدخیزی آن، از روی دلسوزی و مردم‌دوستی، تا آنجا که در توانشان است، برای خشنودی خداوند کوشش کنند تا هم با زنده کردن نام و یاد و کار واقفان گذشته، گامی شایسته برداشته شود و هم بر ارزش کارایی خویش و درآمد موقوفه بیفزاید تا بازده آن در راه یاری رساندن به مردم تهیدست و استوار کردن بنیادهای فرهنگی، دینی و مردمی کشور و از میان بُردن نیازمندیهای همگانی به کار گرفته شود.

آنگاه که روستاهای وقفی، آباد و درآمدخیز شود و خانه‌های وقفی نوسازی گشته، سرپناه بیچارگان گردد و ساختمانهای نیکوکاری بازسازی شده، در گردش و پُربار باشند و درماندگان و بی‌پناهان و بی‌سرپرستان به نام و خانه و پشتیبان رسیده باشند، بی‌گمان این نمای زیبای چشم‌گیر، هر کجا اندیش دشمن‌کامی را که به نهاد وقف و کارکرد سازمان اوقاف دیدی نایابست دارد و از کاردانی و سودمندی آن دل بریده است، امیدوار می‌کند و از آن پس، در نکوداشت وقف و واقف می‌کوشد و از ارزشمندی این بنیاد خدایی سخن می‌گوید و دیگران را از این همه کوشندگی و دلسوزی آگاه می‌کند و به گونه‌ای شایسته، انگیزه‌گسترش وقف و برپایی موقوفه‌هایی تازه را در دل مردم جای می‌دهد.

۶. کمک بیشتر دولت به سازمانهای اداری اوقاف:

تاریخ - از ثروت و دارایی خویش به برپایی یک موقوفه بزرگ می‌پردازد. بنگرید: «پس از بازگرفتن آذربایجان از دولت عثمانی، شاه عباس، املاک و مستغلات خود را وقف پیغمبر اسلام و دوازده امام کرد. به موجب (وقف) نامه‌ای که شیخ بهایی نوشت، تولیت این موقوفات در زمان حیات شاه عباس با شخص وی و پس از او با پادشاه زمان بوده. رک. به: تاریخ اجتماعی راوندی، ج ۴، ص ۷۷۵.

۱۸. تاریخ اجتماعی راوندی، ج ۴، ص ۷۶۲.



خداترس را از انجام دادن هر نادرستی بی یا در افتادن به هر پستی بی و پذیرفتن هر خواری بی باز می‌دارد. بندگان پاک و فرشته‌خوی خداوند، از این نیرو بهره‌ شایسته‌ای دارند؛ آن چنان که به خجستگی آن، گرد هیچ آلودگی بی نمی‌گردند و جز خشنودی خدا و مردم نمی‌جویند و از زشتخویی و دژکامی بی‌پرهیزند.

این نیرو که برخی آن را هُشدار خرد یا خَرَد بیدار (وجدان) می‌گویند، در بیشتر مردم به گونه‌ای نیرومند، کارساز است و دارنده‌ خویش را از هر کج‌اندیشی و بدرفتاری باز می‌دارد و آشکارا در راه زندگی، وی را از گمراهی و فروافتادن در پستیها و نامردمی باز می‌دارد و انگیزه او در کم‌آزاری و یاریگری به همانندان خویش می‌گردد. خداترسان ایزدشناس، با داشتن ایمان استوار و وجدان بیدار، به پایگاهی از فرازمندی می‌رسند که جز خدا را نمی‌بینند و جز بندگان او را دوست نمی‌دارند و تا توانایی دارند، نیکی می‌کنند و در راه بهسازی زندگی مردم گام می‌نهند و خود از هر لغزش و گناهی دوری می‌کنند و به هنگام توانایی، به بخشندگیهای گوناگون که وقف، یکی از آن شمار است، روی می‌آورند. اینان، ثروت‌های یکدیگر را از میان نمی‌برند و به روزی ناتوانان چنگ نمی‌زنند و به درآمدهای موقوفه دست‌درازی نمی‌کنند و پیوسته در این اندیشه‌اند که «صدقه‌ای جاریه» که وقف، یکی از «مصادیق» آن است، بنیاد گذارند. بی‌گمان، خداشان در این راه، یار و پشتیبان است.

چنین است که می‌توان گفت: نیروی ایمان، فرازپایه‌ترین انگیزه‌ گسترش وقف و نگاه‌داشت آن است. امید آن است که توانمندان و پاک‌دینان، پویندگان این راه راستین باشند. چنین باد!

با پوزش از کاستیهای این نوشته و سپاس از همه همراهان و یاری‌دهندگان.

اگرچه دولت، حقوق کارکنان سخت‌کوش و درست‌کردار اداره‌های اوقاف را می‌پردازد و سنگینی پاره‌ای از هزینه‌های این سازمان را بر دوش دارد، ولی این همه برای سر پا ماندن و کوشندگی بیشتر آن کافی نیست و سازمان اوقاف برای فراهم آوردن بسیاری از نیازهای اداری خود چون خرید خودرو و دستگاه‌های رایانه‌ای و به کارگماردن مهندس کارشناس و حقوقدان و پیشخدمت و کارمند روزمزد و کارگر و تلفن همراه و پرداخت بیش‌کاری و برگزاری چندین گونه مسابقه قرآنی و جایزه و پاداش، هزینه راه و جابه‌جایی قاریان و کمک به بسیاری از سازمانهای کشور و ده‌ها هزینه دیگر ناچار است از درآمد موقوفه‌های ویژه یا نذورات امامزادگان برداشت کند که بناخواست، از پایه کمک به مستمندان و گروه‌هایی که در شمار سفارش واقفان جای دارند، کاسته می‌شود و کمتر می‌توان به برنامه‌های سازنده‌ای که استوارکننده پایگاه آیین و دین و فرهنگ این مردم است، کمک کرد.

۷. استوار کردن باورهای دینی در درون مردم و پدید آوردن مایه‌های مردم‌دوستی در دل توانمندان و اینکه بپذیرند برای به دست آوردن خشنودی خداوند می‌باید با پاک‌دلی و نیکوکاری، نخست خشنودی مردم را به دست آورد؛ زیرا خدای بزرگ، آنچه از بندگان برای خود می‌جوید، همان چیزی است که برای مردم می‌خواهد. می‌دانیم که تنها نیرویی که بازدارنده درونی مردم از بسدیها و کج‌رویها و انجام دادن نارواییهاست، باورداشتهای خداپرستانه‌ای است که در نهاد هر کس نهاده شده. همین نیروی خداگرایانه است که مردم را از گمراهی و کجروی و روی آوردن به نادرستی و کاستی نگه می‌دارد. این نیروی درون‌مایه که داشتن آن نشانه‌ی مردی و مردمی است، همان چیزی است که تازیان به آن «ایمان» می‌گویند و پارسیان، آن را «دل‌آگاهی و خدادانی» می‌شمرند. همین نیروی هستی‌شکوه است که مردم

